

## شهید خدا نظر نامی نظری



از بشارت علی  
سازمان جامع سواد لای و دوازدهم استان بوشهر

|             |               |
|-------------|---------------|
| نام پدر     | علیکرم        |
| تاریخ تولد  | ۱۳۵۱          |
| محل تولد    | بوشهر - بوشهر |
| تاریخ شهادت | ۴/۴/۱۳۶۷      |
| محل شهادت   | جزیره مجنون   |
| مسئولیت     |               |
| نوع عضویت   |               |
| شغل         |               |
| تحصیلات     |               |
| مدفن        |               |

## زندگینامه

### زندگینامه شهید خدانظر نامی نظری

شهید خدانظر نامی نظری فرزند علیکرم در سال ۱۳۵۱ در روستای نظر آقا از توابع شهرستان دشتستان در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود از آنجا که محیط خانواده اش محیطی مذهبی و معتقد به اسلام بود از همان اوان کودکی روح بزرگ اسلامی او در حرکات و رفتارش ماهده می شد . این شهید عزیز با توجه به مشکلات و گرفتاریها کارهای روزمره خانواده ( که به حق ایشان در رفع مشکلات نقش بسزایی داشت ) ، درس و مدرسه را رها نمود . وی در سن ۶ سالگی تحصیلات ابتدایی را در دبستان رودکی نظر آقا و سپس وارد مدرسه شهید مدرس نظر آقا گردید . شهید دوران راهنمایی را نیز با موفقیت به پایان برد و در دبیرستان شریعتی در رشته علوم انسانی به تحصیلات خود ادامه داد . شهید در بین دانش آموزان و همکلاسیهای خود از نظر اخلاق و رفتار نمونه بود . او با توجه به اخلاق و منشی که داشت در ایامی که به مدرسه می رفت به کار و کشاورزی نیز مشغول بود تا بتواند هزینه تحصیل خود را تأمین کند . شهید نامی نظری با توجه به فرهنگ قرآنی حاکم بر محیط زندگیش در جمع خانواده و دوستان از اخلاق متینی برخوردار و در همه حال در قبال امر و نهی نیز مطیع بود وی همیشه ساده و بی ریا و در امر مقدس کشاورزی جهت امرار معاش خانواده همکاری فعال برای پدرش بود . شهید از اوایل نوجوانی به عضویت پایگاه مقاومت محل در آمده و در پایگاه بسیج فعالیت داشت اما تنها خدمت در بسیج روح والا و بزرگ وی را قانع نمی کرد . روح عظیم او در جستجوی نقطه روشنی بود که آن را در جبهه های حق علیه باطل می یافت لذا تصمیم گرفت طی دوبار در تاریخ ۲۴/۱/۶۶ و ۲۴/۱۱/۶۶ روانه جبهه گردید و سرانجام پس از رشادتها و دلاوریهای فراوان و مقاومت در برابر دشمن متجاوز در تاریخ ۴/۴/۶۷ آسمان خونرنگ جزیره مجنون شاهد جانبازی و شهادت او شد .

روحش شاد و راهش پررهرو باد

## خاطرات

از دوران قبل از تولد او چیزی به یاد ندارم فقط این را به یاد دارم که در روستا مهمترین خاطرات این است باید همدوش با شوهرم کار می کردم تا بتوانم زندگی روزمره خود را تأمین کنیم همیشه نذر می کردم که فرزندم سالم باشد. در مراسم نامگذاری او هم پدرش چون خیلی به او علاقه داشت معتقد بود که خداوند این طفل را کرامت کرده اسم او را خدانظر گذاشت البته همسایه ای هم داشتیم که دانشجو بود و او را در این قسمت یاری کرد تنها چیزی که بر خانواده ما حاکم بود، آرامش، صداقت، پاکدامنی و عفت بود و لاغیر، زیرا ما نه پولی داشتیم و نه مال و منالی در دوران کودکی سعی می کرد فرزندم را با ادب و تربیت صحیح آشنا کنیم او را با قرآن و تعالیم روح بخشی اسلام انس دهیم، در مراسمات که می رفتیم او را با خود می بردیم خصوصاً مراسمات مذهبی و روضه خوانی اهل بیت پیامبر اسلام، در کارها به او مسئولیت می دادیم تا احساس مسئولیت کند. به اعضای خانواده علاقه داشت پر جنب و جوش بود. ایشان به مدرسه علاقه داشت اما چون او را از مدرسه ترسانده بودند با کمک خانواده او را وادار کردند که به مدرسه برود چون وضعیت زندگی ما خوب نبود نمی توانستیم امکانات مدرسه را برای او فراهم کنیم ولی خود با این وجود تمام سعی و تلاش خود را انجام می داد که عقب نماند تکالیفش را به موقه انجام می داد برای معلمین مدرسه احترام خاصی قائل بود با دوستان و همکلاسیهای خود گرم و صمیمی بود در همان کودکی به اقوام و خویشان خود سرکشی می کرد در بین دوستانش از هر لحاظ بهترین بود. در دوران نوجوانی قرآن را فرا گرفت و زیاد قرآن می خواند صبحها بعد از نماز حتماً قرآن را با آواز بلند تلاوت می کرد. از دوستان او بعضیها رشته پزشکی و بعضی دیگر کارهایی آزاد انجام می دهند و معلمان او هم اکثراً بازنشسته شده اند. او در دوران مدرسه ترک تحصیل نکرد فقط در سال اول دبیرستان آن هم به لحاظ رفتن به جبهه مجبور شد درس و مدرسه را رها کند او ادامه تحصیل را برای انجام خدمت بیشتر به جامعه و مستمندان می دانست نه برای کسب پول و رسیدن به دنیای فانی. او علاوه بر رفتن به مدرسه در امر کشاورزی به پدرش کمک می کرد او در آموزش قرآن مجید و همکاری در پایگاه مقاومت بسیج را دوست داشت این کارها را ذخیره آخرت می دانست در کارهایش بیشتر با پدر و مادر و دوستانش مشورت می کرد نسبت به مسائل مذهبی عکس العمل نشان می داد اگر مسائلی را می دید که مخالف شرع است برافروخته شد و تمام وجود در مقابل آن می ایستاد در دوران دبیرستان با افکار حضرت امام خمینی شدند و به او عشق می ورزیدند به روحانیت احترام می گذاشت آنان را نگهبان دین و پیروز ولایت می دانستند او انقلاب را عامل نجات ملت می دانست عاملی که مردم را از ظلمت به روشنایی، از جهل به دانایی از نابودی به هستی نجات داد و جان تازه ای به ملت بخشید. در مجالس مذهبی شرکت می کرد قبل از پیروزی انقلاب در راهپیمائیه و تظاهرات مردمی بر علیه حکومت شاهنشاهی شرکت داشت خصوصاً در راهپیمائیه که در سطح روستا بر علیه خوانین دورگو بر پا می شد نقش عمده ای داشت زمانیکه نیروهای بعضی به کشور حمله کردند او فعالانه در جبهه ها شرکت کرد او دفاع را حق ملت ایران می دانست و از جوانان می خواست که گوش به فرمان امام و مقتدای خویش باشند و جبهه ها را گرم نگهدارند و با حضور خود مشت محکمی به دهان یاهو گویان بزنند نسبت به انجام واجبات بسیار دقیق بود و محرمات را انجام نمی داد تا آنجایی که فرصت می یافت در نماز جمعه شرکت می کرد نمازش را بیشتر به جماعت و در مسجد می خواند وی ارادت خاصی به اهل بیت عصمت و طهارت داشته و در برپای عزاداری امام حسین (ع) در ماههای محرم و صفر بسیار فعال بود قرآن را در کودکی فرا گرفت و بعد از نماز صبح قرآن را با صوتی دلنشین می خواند اکثر آشنایان و دوستان او را دوست داشتند و به او عشق می ورزیدند روابط ایشان با خانواده های شهدا خوب بود جهت رفاه و آسایش آنان از هر کاری دریغ نمی کردند و از کار برای آنان خسته نمی شد از کار کردن لذت می برد و آن را یک تفریح می دانست.

برای دومین بار که به جبهه رفت در حال بود که برادرش می خواست به خدمت سربازی برود به ایشان گفتند صبر کنید من آموزش نظامی خود را تمام کنم بعد شما به جبهه بروید اما ایشان صبر نکردند و پس از مدت کوتاهی به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. ایشان وقتی به جبهه رفتند قصد داشتند که اگر زنده ماندند با یکی از بستگان ازدواج کنند ولی اجل امانش نداد و ایشان به ملکوت اعلا پیوستند.

ایشان تأکید داشتند آنچه در توان دارید برای دفاع از میهن اسلامیمان دریغ نکنید او معتقد بود که با دشمن باید جنگید تا نابود شود سوم راهنمایی بود یعنی اواخر این سال به همراه چندین نفر از دوستان خود بدون اطلاع به جبهه رفت چون ترس داشت که ما گفته ایم به جبهه رود ولی ما راضی به رضای خدا بودیم . زمینیکه می خواست به جبهه برود خیلی خوشحال بود در جبهه هم که حضور داشت مرتب نامه می فرستاد و از حال ما جويا می شد و خودش از حال و هوای جبهه تعریف می کرد از خصوصیات رزمندگان از صبر و استقامت آنان صحبت می کرد ایشان تا چند سال مفقود بودند و پس از مدتی که از روی پلاکش او را شناسایی کردند و با یک تشییع جنازه بی نظیر او را بیمارستان هفده شهریور برازجان تا روستا بدرقه کرد و سپس به خاک سپردند الان جای خالی او در خانه احساس می شود هر وقت که دلمان برای او تنگ می شود به عکس او نگاه می کنیم دلمان آرامش می گیرد و به یاد علی اکبر امام حسین می افتیم و اشک می ریزیم دولت با زنده نگه داشتنی یاد شهدا می تواند کشور و جوانان را نگه دارد نگذارد پیش کسوتان شهادت یاران شهدا ناامید شوند .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران